

فهم جامعه‌شناختی پدیده طردشدگی میان افراد دارای احساس شکست (تجربه‌ی زیسته‌ی مهاجران روستایی نسل دوم ۳۰-۴۰ ساله و متولدین تهران)

سید احمد فیروزآبادی،* سارا شریفی یزدی**

کد ارکید: ۸۱۲۷-۹۳۷۹-۰۰۰۱-۰۰۰۰

کد ارکید: ۸۰۰۳-۱۸۸۶-۰۰۰۳-۰۰۰۰

DOR: <http://dorl.net/dor/20.1001.1.24766933.1399.11.2.15.6>

چکیده

احساس شکست بیش‌تر به مثابه‌ی پدیده‌ای بالینی و روان‌شناسانه بررسی شده‌است اما توجه به جنبه‌های اجتماعی آن نیز دارای اهمیت است. به‌دنبال فهم پدیده‌ی طردشدگی، افراد دارای احساس شکست با سه معیار ادعای مراجع، تشخیص درمان‌گر و آزمون احساس شکست انتخاب شده و مصاحبه‌ها تا دستیابی به اشباع نظری از میان ۶۵ نفر انجام گرفت. سوژه‌های تحقیق از پنج کلینیک روانشناسی در شهر تهران (مرکز منطقه ۶، شرق منطقه ۸، شمال منطقه ۱، غرب منطقه ۵، جنوب منطقه ۱۸) به‌طور هدفمند با استراتژی سهمیه‌ای انتخاب شدند. شرکت‌کنندگان از میان افراد ۳۰-۴۰ ساله در دو گروه (۱-مهاجرین نسل دوم از روستا به کلانشهر تهران، ۲-متولدین و ساکنین تهران) انتخاب شدند. در گردآوری داده‌ها از مصاحبه‌ی نیمه ساخت یافته و در تحلیل آنها از تحلیل تماتیک استفاده گردید. یافته‌ها بیانگر آن است که تجارب شکست باعث شکل‌گیری احساس تبعیض، طردشدگی و کاهش مشارکت اجتماعی افراد می‌گردد و پیامدهای ثانویه‌ای چون احساس ناتوانی، فشار روحی، کاهش احساس تعلق و انزوای اجتماعی را در بردارد. طرد و فرسایش سرمایه‌ی اجتماعی موجب حس دیگری بودن، فاصله‌گیری، ترس و ناتوانی برای ادغام اجتماعی می‌گردد. مهاجرین (به‌عنوان گروهی مطرود) دچار سردرگمی فرهنگی، حس بی‌ریشگی و بی‌قدرتی، تنهایی، انزوا می‌شوند. حس آزادی توأم با تبعیض، میل به مهاجرت معکوس و مهاجرت برون‌مرزی، ضربات روحی، بی‌اعتمادی، ناامیدی و شرمساری از جمله پیامدهای احساس طردشدگی در گروه مهاجرین (افراد دارای شکست) است.

کلید واژه‌ها: احساس شکست، طردشدگی، تبعیض، مهاجرین، زیست‌جهان.

*. دانشیار و عضو هیئت علمی گروه مطالعات توسعه اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، (نویسنده مسئول)

afirouzabadi@ut.ac.ir

**دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی توسعه اجتماعی-روستایی دانشگاه تهران
sarahsharifiy@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۲۵

مسائل اجتماعی ایران، سال یازدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، صص ۲۰۷-۲۳۶

۱. مقدمه و بیان مسئله

با وجودی که احساسات بیش‌تر به مثابه سازه‌ای روانشناختی در نظر گرفته شده‌اند، بخش عمده‌ای از عوامل مؤثر بر خلق آن‌ها ماهیتی اجتماعی-فرهنگی دارند. احساسات در ارتباطات اجتماعی و تجربه روزمره کنشگران همواره جایگاه قابل تأملی داشته و اهمیت جامعه‌شناختی آن به دلیل تأثیرگذاری بر کنش اجتماعی است (الستر،^۱ ۲۰۰۹: ۵۴) زیرا تمایل و حتی نیت کنشگران را تحت تأثیر قرار می‌دهند و بدان شکل می‌دهند. به عبارت دیگر، مشخصه‌های کلیدی تجربه احساس، روانشناختی نبوده بلکه بیش‌تر اجتماعی و فرهنگی است (تویتس،^۲ ۱۹۸۹: ۳۲۰)

احساسات منفی به تضعیف یا قطع روابط (و طردشدگی) منتج می‌شوند (ترنر،^۳ ۲۰۰۷-۲۰۰۸: ۷) و زمینه بروز انواع آسیب‌های اجتماعی اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را فراهم می‌سازند (بسطامی و سیف‌الهی،^۴ ۱۳۹۴: ۷۰). برخی صاحب‌نظران معتقدند فاکتورهایی اجتماعی همچون؛ مهاجرت (لورمن،^۵ ۲۰۰۷؛ وایتلی،^۶ ۲۰۱۱؛ و کیرچو،^۷ ۲۰۱۲) احساس طردشدگی^۸ (شارپلی،^۹ ۲۰۰۱؛ فیرسن،^{۱۰} ۲۰۰۶؛ ولیگ،^{۱۱} ۲۰۰۶) تجربه تبعیض^{۱۲}، پایگاه اجتماعی-اقتصادی پایین^{۱۳}، ترومای کودکی^{۱۴} (لینسکات، ونوس،^{۱۵} ۲۰۱۳؛ روتن و کانرگرایی،^{۱۶} ۲۰۱۳) جایگاه فرومایه^{۱۷} و بیگانه^{۱۸}. (ستلن و کانرگرایی،^{۱۹} ۲۰۰۵-۲۰۰۷) از عوامل اصلی شکل‌دهنده احساس شکست هستند. از آنجایی که فرآیند طرد و ادغام عامل مهمی در سلامت اجتماعی - روانی است، بروز حس طردشدگی موجب از بین رفتن اهداف زندگی، بی‌میلی به زندگی، تمایل به انزوا و پاره‌ای مشکلات روحی می‌شود. بنابراین با شناخت مسئله طردشدگی، می‌توان بسیاری از این مشکلات را حل کرده و یا از بروز آن جلوگیری نمود. پژوهش حاضر برآن بوده تا با مراجعه به جمعیت هدف، معنا، موانع و یا محدودیت‌های شکل‌گیری این احساس را مورد مطالعه قرار دهد.

حس طردشدگی باعث احساس درماندگی، کاهش سلامت روان، انزوای اجتماعی در افراد (دارای احساس شکست) می‌شود. افراد یک جامعه، به دلایل ناخواسته و در یک روند زجرآور، دچار زنجیره‌ای از محرومیت‌ها یا احساس فقدان می‌شوند که میان تصویر آرمانی و بهنجار،

۱. Elster

۲. Peggy Thoits

۳. Exclusion

۴. Experiencing discrimination

۵. Low socio-economic status

۶. Childhood trauma

۷. Subordinate

۸. Outsider

فردی و اجتماعی و واقعیت‌های بیرونی و عینی فاصله می‌اندازد. تجارب زیسته طردشدگان حس دیگری بودن و غیرعادی بودن را به آنها منتقل می‌کند و در نتیجه این گروه خود را از فرصت‌های اجتماعی، جدا افتاده می‌دانند که این رویه به تشدید احساس شکست منجر می‌گردد.

دلایل و زمینه‌های طردشدگی و تبعات منفی آن، به‌ویژه طرد ذهنی، توسط سایر افراد (غیرمطرودان) درک نمی‌گردد؛ بلکه تنها گروه‌های مطرود (افراد دارای احساس شکست) که این تجربه را از سرگذرانده‌اند، درک جامعی از این پدیده دارند. بنابراین برای درک جامع‌تر، به دنبال فهم حس طردشدگی میان سوژه‌های دارای احساس شکست، واکاوی‌های لازم انجام شد. لذا در این مطالعه تمرکز بر فهم تجربه زیسته افراد دارای احساس شکست، به مثابه گروهی مطرود و همچنین فهم تجربه طردشدگی در میان مهاجرین و غیرمهاجرین و درک ابعاد مختلف آن، در میان افراد دارای احساس شکست بوده است.

پیشینه تجربی

هرنستین و موری (۱۹۹۴) در کتاب منحنی زنگوله‌ها^۱ نشان دادند که عوامل ژنتیکی و روانشناختی می‌توانند نقش مؤثری در شکل دادن شانس زندگی افراد از طبقات اجتماعی و سطوح درآمدی متفاوت، داشته باشد. گزارش توسعه انسانی از شش کشور (اوکراین، تاجیکستان، مقدونیه، صربستان، مولداوی و قزاقستان) نشان داد که مسن‌ترها، بچه‌ها، جوانان، روستاییان، بیکاران، بی‌سوادان و اعضای بعضی گروه‌ها، که براساس قومیت یا موقعیت تعریف می‌شوند، به لحاظ اجتماعی مطرودتر هستند (گزارش توسعه انسانی منطقه‌ای، ۲۰۱۱). گاسیتزیا و استانیسلاو (۲۰۰۱) دریافتند که قطبی شدن در راستای خطوط جغرافیایی و درآمدی بوده و در پدیده طردشدگی دخیل است. (فانگن، ۲۰۱۰) وجود رابطه روشن، بین طول مدت تحصیل، دسترسی به بازار کار و روند کلی آموزش، بر طردشدگی در بازار کار جوانان با زمینه مهاجرتی را تأیید نمود. پژوهشگران در تحقیقی دیگر، قشرندی، طبقه‌ای شدن و ایزوله‌سازی را عامل پیدایش زیرطبقه تلقی کرده‌اند و مدعی هستند؛ که سیستم‌های متفاوت تولید و سیاست‌های متفاوت دولت‌ها، محدودیت‌هایی را بر شیوه تعامل گروه‌های نژادی تحمیل می‌کنند (ویلسون، ۱۹۷۸ و گروسکی، ۲۰۰۸: ۱۰۱). گلد (۱۹۹۹)، معتقد است که نژادپرستی ساختاری-فرهنگی مدرن، به عنوان عاملی قوی، پیشرفت اجتماعی و اقتصادی اقلیت‌ها را محدود می‌کنند. برخی با طرح نظریه عدم تناسب مکانی، نگاه‌ها را به سوی

۱ . The Bell Curve

جداسازی مکانی و ایزوله شدن جمعیت به همراه شرایط بیکاری مزمن، سوق دادند (کاین، ۱۹۶۸).

لوری معتقد است، شکاف مهارتی، بین سیاه و سفید، عامل کلیدی، در تبعیض ناشی از فرآیند طرد اجتماعی و بازتاب عوامل فرهنگی-اجتماعی است که دارای بُعد نژادی نیز می‌باشد (لوری، ۲۰۰۰: ۱۵؛ کاتلر و گلیزر، ۱۹۹۷؛ اکرف، ۱۹۹۷).

محققان، طرد اجتماعی زنان روستایی ایرانی را در دو گروه مهاجر و بومی بررسی کردند و نتایج نشان داد، که زنان فقیر بومی از لحاظ حمایتی، از شبکه‌های درون‌گروهی قوی‌تری برخوردار هستند و در قیاس با هم‌تایان مهاجر خود، طردشدگی کمتری را تجربه می‌کنند (فیروزآبادی و صادقی، ۱۳۹۲: ۲۷۵).

زادرو و همکاران^۱ (۲۰۰۴) در مطالعه‌ای به بررسی اثرات طردشدگی فرد، در یک بازی، مشابه بازی با توپ؛ اما در فضای مجازی پرداختند. آن‌ها دریافتند که افراد طردشده نسبت به سایر افراد در ارضای نیازهای تعلق، کنترل، عزت‌نفس و پذیرش توسط دیگران از سطح پایین‌تری برخوردارند.

توکلی و تورنگی^۲ (۲۰۰۵) با هدف مطالعه تجربه طردشدگی، مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته با ۳۴ بزرگسال که شکست را در یک رقابت اداری یا سازمانی، تجربه کرده بودند، انجام دادند. نتایج نشان داد واکنش مصاحبه‌شوندگان در برابر تجربه شکست، با احساس غم، خشم، ناکامی و گرایش انتقادآمیز نسبت به داورانی که شرکت‌کننده دیگری را برگزیده بودند، همراه بود. این امر همچنین احساسات منفی و حس تبعیض مصاحبه‌شوندگان برانگیخت. برای مقابله با این احساسات منفی، شرکت‌کنندگان از راهبردهای مختلف روان‌شناختی و رفتاری سود جستند؛ مانند جستجوی معنا یا فایده‌هایی که می‌توانست بر این شکست تأثیرگذار باشد و یا کوشش به منظور شرکت در رقابت‌های دیگر. احساسات منفی مزمن با رفتارهای اهانت‌آمیز، خشن و بی‌ادبانه داوران و عدم دریافت بازخورد کافی درباره نتایج رقابت همراه بود.

تحقیقات روانشناختی دیگری نیز درباره طردشدگی انجام گرفته است؛ به عنوان نمونه، ارشدی با همکارانش در یافته‌های خود نشان دادند که ادراک طردشدگی در محیط کار با رفتارهای انحرافی سازمانی و رفتارهای انحرافی بین‌فردی رابطه مثبت دارد (ارشدی، پیریانی و زارع، ۱۳۹۲: ۲۲۱-۲۳۰).

^۱ . Zadro et al

^۲ . Tavakoli & Thorngate

رومن و هاف^۱ (۲۰۱۳: ۱۳۱) دریافتند که افراد دارای مشکلات سلامتی بیش از دیگران احتمال دارد دچار طرد شوند.

بایرام (۲۰۱۱) در پژوهشی با رویکرد طرد اجتماعی با استفاده از مقیاس رومن و هاف به مطالعه میزان احساس طرد اجتماعی بین جمعیت کشور ترکیه پرداخت و نشان داد ۲۵ درصد جمعیت مورد مطالعه، احساس طرد اجتماعی می‌کنند و از میان این جمعیت به ترتیب افراد فقیر، بی‌سواد، مسن، مجرد و افراد فاقد مسکن بیشترین احساس طردشدگی را دارند.

تجربه طرد اجتماعی در شهر کرمانشاه را ماهی‌دشتی و خالق‌پناه (۱۳۹۱) مطالعه کرده و دریافتند که مهمترین پیامدهای طرد اجتماعی، شکل‌گیری شبکه‌ای اجتماعی، در میان قوم لک است و تجربه طرد اجتماعی را محصول داغ‌های نمادین می‌دانند، به این معنی که در روابط اجتماعی ارزش‌های مشترک از دست رفته است.

لری^۲ (۱۹۹۹)، در مطالعه‌ای^۳ به دنبال رابطه طرد اجتماعی و اضطراب اجتماعی است. براساس مطالعات او حسادت، حس تنهایی، افسردگی، اضطراب و خودباوری از پیامدهای طرد اجتماعی است.

نظر به آنکه مطالعه حاضر بین دو گروه مهاجرین و غیرمهاجرین انجام گرفته‌است، بررسی مطالعات حوزه مهاجرین به مثابه گروهی مطرود و حاشیه‌ای، دارای اهمیت است. مهاجرت موجب احساس تبعیض می‌گردد. ریسک بیماری‌های روانی در میان مهاجرین بالاست (دولدر، ۲۰۱۳). مطالعه‌ای در مکزیک بیانگر آن است که در میان مهاجرین نسل اول نسبت به بومی‌ها، احتمال بیماری‌های روانی بیشتر است که می‌توان آن را با شکست اجتماعی در میان مهاجرین مرتبط دانست (وگا و همکاران^۴، ۲۰۰۶).

کیروچو (۲۰۱۲) در مطالعه‌ای^۵ با استفاده از روایت مهاجران، سعی بر آن داشته که تجربه اجتماعی گروه‌های مهاجر و نقش تبعیض را به عنوان شرایط حیاتی شکست اجتماعی در میان مهاجران بیان کند. عواملی همچون تبعیض، تعرض جنسی، دزدی و کودک‌ربایی، همگی می‌توانند منجر به احساس شکست در میان مهاجران گردد. شکست اجتماعی، نوعی کنش اجتماعی است که در آن افراد تمسخر شدن و پیش‌داوری را تجربه می‌کنند. مهاجران معمولاً با

۱ . Vrooman, J.Cok & Hoff, Stella

۲ . Mark R. Leary 1990: 221-229

۳ . Responses to Social Exclusion: Social Anxiety, Jealousy, Loneliness, Depression, and Low Self-Esteem

۴ . Vega et al 2006.

۵ . Social Defeat or Why There's No Strength in Suffering for Sub-Saharan Survival Migrants in the Maghreb

تبعیض خشونت‌آمیز و نوعی احساس ترس ناشی از شکست اجتماعی مواجه هستند.^۱ او (۲۰۱۵) در یک مطالعه^۲ نوعی استرس را با نام شکست اجتماعی شناسایی کرد، که وقتی افراد توسط اشخاص یا گروه‌های دیگر، تحت سلطه، تحقیر و فشار، قرار می‌گیرند، ظهور می‌کند.

نقد و بررسی پیشینه پژوهش حاکی است که احساس شکست و ناکامی هر دو از مفاهیمی هستند که در نظریه جایگاه اجتماعی مطرح می‌باشند. مطالعات قبلی اختلالات روانی و جایگاه اجتماعی را از منظر بالینی و روانشناختی بررسی کرده‌اند. پژوهش‌های این حوزه بیش‌تر بر ابعاد روانی و فردی تکیه دارند و کمتر بر مهاجران متمرکز بودند. پژوهش‌های حوزه مهاجران نیز به مفهوم شکست اجتماعی در روستا و شهر نپرداخته‌اند.

مطالعه حاضر از چند بُعد دارای نوگرایی است. در وهله نخست، همان‌گونه که انتظار می‌رود به کنشگران انسانی می‌پردازد. نظر به تکیه بیش‌تر این مطالعات بر ابعاد روانی و فردی، این پژوهش، با تاکید بر بُعد اجتماعی، دیدگاهی جامعه‌شناسانه و روانشناسانه اجتماعی را اتخاذ کرده‌است. برخلاف دیگر پژوهش‌ها، این مطالعه از روش کیفی سود جست‌ه‌است. همچنین سوژه‌های مورد مطالعه از دو گروه مهاجران نسل دوم از روستا به شهر و متولدین و افراد مقیم تهران هستند.

مطالعه حاضر با استفاده از ابزار استاندارد (پرسشنامه احساس شکست و ناکامی PFAI)^۴ طراحی شده که با تحلیل متخصصان حوزه بالینی و استفاده از نقطه نظرات سوژه‌های تحقیق، به دنبال فهم ابعاد اجتماعی تجربه طردشدگی افراد دارای احساس شکست می‌باشد.

۲. مبانی نظری

شکست، تنها یک پدیده فردی نیست بلکه از آن‌جا که عوامل محیطی ماهیت اجتماعی دارد، می‌تواند باعث مشکلات روانی گردد. شکست اجتماعی توسط فاکتورهای اجتماعی متفاوتی شکل می‌گیرد. یکی از اصلی‌ترین دلایل آن تجربه منفی طرد شدن از گروه اکثریت جامعه است و این تجربه شکست تأثیر بالا و عمیق بر روان افراد دارد.

^۱ . Kirechu, 2012: 87-102

^۲ . Oh, Hans

^۳ . Social Defeat and Psychotic Experiences in the United States

^۴ . Performance Failure Appraisal Inventory

جایگاه اجتماعی پایین ادراک شده^۱ مدل طرحواره‌های منفی^۲ مرتبط با خود و دیگران و تنهایی، به عنوان عوامل واسطه‌ای احتمالی قلمداد می‌شوند (جایا، ۲۰۱۷: ۸-۷). شکست اجتماعی نوعی تجربه ناکامی^۳ در حوزه اجتماعی؛ شامل تحقیر شدن^۴، طرد شدن^۵، انکار شدن^۶ نمایانگر این مفهوم است (لورمن، ۲۰۰۷: ۱۶۲).

مفهوم شکست اجتماعی زمانی معنا پیدا می‌کند که افراد در مواجهه با دیگران مورد تحقیر، استهزاء، بدرفتاری قرار گیرند و همچون فردی فرومایه و پست با ایشان برخورد شود (رایت، ۲۰۱۲: ۶۶۲-۶۶۳) و به عبارتی احساس طردشدگی، تبعیض، فرومایه و فرودست شدن^۷ باعث احساس شکست اجتماعی می‌شود. اقلیت‌های نژادی و قومی به وفور با تبعیض و احساس شکست مواجه می‌شوند (شارپلی، ۲۰۰۱؛ فیرسن، ۲۰۰۶؛ ولینگ، ۲۰۰۶). احساس تبعیض و آگاهی نسبت به کمبودهای اجتماعی می‌تواند زمینه‌ساز شکست اجتماعی گردد (هارل، ۲۰۱۱) برخی شکست اجتماعی را با مفاهیم موقعیت فرمانبردار بودن^۸ و بیگانگی مرتبط می‌دانند (ستلن و گرای، ۲۰۰۵؛ کاریگن، ۱۹۹۸؛ گافمن، ۱۹۶۳) برخی مدل شکست اجتماعی‌شان را بر پایه مهاجران غیرقانونی^۹ بنا کرده‌اند و معتقدند این مفهوم از طریق جایگاه فرمانبرداری^{۱۰} و بیگانه بودن محدود می‌شود (ستلن، ۲۰۰۵: ۱۰۱). بنابراین شکست اجتماعی؛ شامل کنش متقابل اجتماعی، توسط افرادی است که تحقیر، مطیع^{۱۱} و فرومایه شده‌اند. در نتیجه شکست اجتماعی لزوماً تنها ایده‌ای نیست که افراد دارند بلکه می‌تواند ساختاری درونی شده باشد.

لورمن^{۱۲} معتقد است که شکست اجتماعی تنها شامل ایده‌هایی که افراد برای مواجهه با شرایط دارند، نمی‌گردد. برای تغییر ایده افراد می‌توان از روان‌درمانی سود جست؛ اما برای تغییر احساس شکست و نحوه مواجهه با شرایط توسط افراد باید دنیای آنها را تغییر داد (لورمن، ۲۰۰۷: ۱۸).

۱ . Low perceived social rank

۲ . Schemas negative

۳ . Failure

۴ . Humiliation

۵ . Rejection

۶ . Repudiation

۷ . Subordination

۸ . Subordinate status

۹ . Resident-intruder

۱۰ . Subordination

۱۱ . Subjugated

۱۲ . Luhman

تبعیض از طریق طرد^۱، فرومایه و فرودست شدن باعث احساس شکست اجتماعی می‌شود. اقلیت‌های نژادی و قومی به وفور با تبعیض مواجه می‌شوند (شارپلی، ۲۰۰۱؛ فیرسن، ۲۰۰۶؛ ولینگ، ۲۰۰۶).

۳. روش‌شناسی

روش تحقیق این مطالعه کیفی است و در گردآوری داده‌ها از روش مصاحبه نیمه‌ساخت‌یافته و در تحلیل داده‌ها از تحلیل تماتیک استفاده گردید. روش نمونه‌گیری این تحقیق هدفمند و با استراتژی سهمیه‌ای است. ۶۵ نفر در این پژوهش مشارکت کرده‌اند. سوژه‌های اولیه پژوهش برپایه مطالعات اکتشافی پژوهشگر و از میان مراجعان کلینیک‌های روانشناسی پس از تشخیص متخصصان و پاسخگویی به پرسشنامه احساس شکست و مصاحبه شناسایی شدند. ابتدا جهت مشاهده سبک زندگی، حضور در میدان و مصاحبه به ایشان مراجعه و سپس جهت ادامه کار سعی شد که سوژه‌هایی متناسب و با حداکثر تنوع از حیث ویژگی‌های زمینه‌ای و باوری یافت شود.

برای پیداکردن سوژه‌های پژوهش به کلینیک روانشناسی مراجعه شد. بدین‌سان که یک کلینیک در هر یک از مناطق مورد نظر (مرکز منطقه ۶، شرق منطقه ۸، شمال منطقه ۱، غرب منطقه ۵، جنوب منطقه ۱۸) به طور هدفمند انتخاب گردید. در ابتدا با درمانگران دارای مدرک دکترای روانشناسی بالینی گفتگو شد و مراجعینی - که پس از انجام آزمون شکست و با تشخیص درمانگران دارای احساس شکست بودند، با رضایت شخصی - برای تحقیق معرفی شدند. سپس طی گفتگو با مراجعان (دارای احساس شکست) زمانی جهت گفتگو مشخص گردید. مصاحبه در محلی که افراد احساس امنیت داشتند انجام گرفت.

زمان گفتگوها از ۵۲ دقیقه تا ۵ ساعت و ربع متغیر بود. با کسب اجازه از شرکت‌کنندگان گفتگوها ضبط شد و به منظور حفظ اصول اخلاقی، پس از پیاده‌سازی و تنظیم، متن آن در اختیار سوژه‌ها قرار گرفت تا از صحت و درستی متن مطمئن شوند. گردآوری یافته‌ها تا اشباع نظری از هر منطقه ادامه یافت. در هر منطقه بین ۱۰ تا ۱۵ مصاحبه صورت گرفت. پس از هر گفتگو کدهای مستخرج با مصاحبه‌شونده چک شد تا از درستی درک و دریافت محقق نسبت به سوژه‌های پژوهش اطمینان حاصل شود.

^۱ . Exclusion

سوژه‌های این پژوهش افرادی هستند که در وهله‌ی اول طبق گلایه و ادعای خود و جلسات درمانی با تشخیص درمانگر دارای احساس شکست می‌باشند و امتیازاتشان در آزمون احساس شکست بیانگر وجود این حس در ایشان است. سه معیار اصلی تشخیص شامل: ۱- ادعای مراجع ۲- تشخیص درمانگر ۳- آزمون احساس شکست بود.

سوژه‌ها از میان افراد ۳۰ تا ۴۰ ساله در دو گروه (۱- مهاجران دوم از روستا به کلانشهر تهران ۲- متولدین و ساکنین در شهر تهران) انتخاب شدند. برای ارتقای کیفی فرآیند کدگذاری از روش زاویه‌بندی نظری، توافق داوران و زاویه‌بندی روشی استفاده شده است. کدگذاری را چهار داور (غیر از پژوهشگران اصلی) نقد، بررسی، بازبینی، اصلاح، تایید کردند و از روش‌های مکمل همچون مشاهده و حضور طولانی مدت در میدان به کار گرفته شده است.

ع. یافته‌ها

حس طردشدگی، کنار زده‌شدن و در حاشیه بودن از دلایل اصلی بروز احساس شکست است. احساس ناکامی، فشار و درماندگی شرکت‌کنندگان ریشه در عدم دستیابی به اهداف دارد. این افراد تحت تأثیر تجارب طردشدگی، هویت قربانی را می‌پذیرند. عوامل اصلی زمینه‌ساز شکست عبارتند از: ۱- برون‌زاد و ۲- درون‌زاد. بازدارنده‌های برون‌زاد (مهاجر بودن، جنسیت، وضعیت طبقاتی و به نوعی داشتن موقعیت حاشیه‌ای) همگی باعث می‌شود که دشواری‌هایی برای برخی از شرکت‌کنندگان فراهم آمده و آنها را در رسیدن هدف‌هایشان ناکام سازند.

مصاحبه‌شوندگان ابراز کردند که بارها به دلیل شکل ظاهری اندام، چهره و... (بازدارنده‌های درون‌زاد) خواست‌ها و آرزوهایشان به شکست انجامیده است. این مصادیق طردشدگی موجب بیماری‌های روانی و احساس ناکامی می‌شود. افرادی که شکست ناشی از طردشدگی را تجربه کرده‌اند، چند عکس‌العمل متفاوت همچون پشیمانی، نارضایتی، پرخاشگری^۱، شمت‌گری، شروع مجدد کار، مصالحه، تبریئه خود بروز می‌دهند.

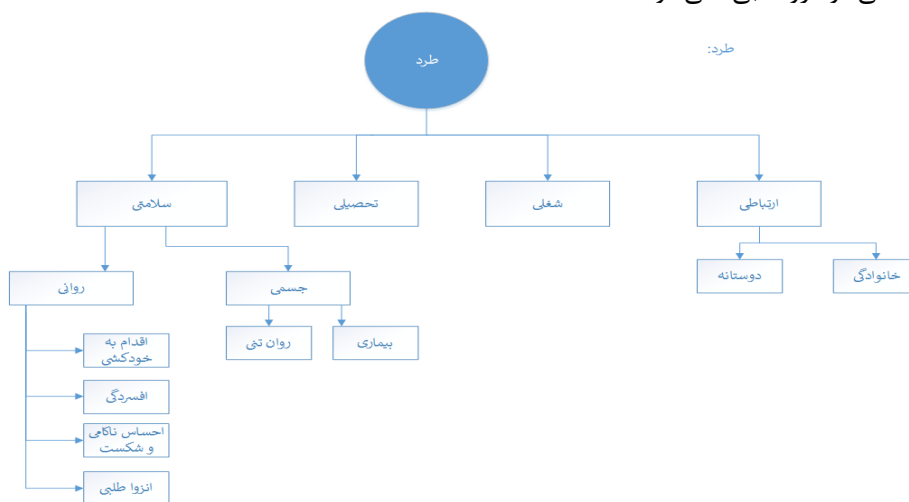
احساس طردشدگی بر ابعاد گوناگون زندگی افراد تأثیر دارد: ۱- ارتباطی (الف- خانوادگی، ب- دوستانه) ۲- شغلی^۲ ۳- تحصیلی^۳ ۴- جنسیتی ۵- اقتصادی ۶- سلامتی (الف- جسمی

۱. Aggression

۲. Rejection in the workplace

۳. Academic Exclusion

(بیماری‌های روان‌تنی) ب-روانی که منجر به اقدام به خودکشی^۱، افسردگی^۲، احساس شکست- ناکامی^۳ و انزواطلبی^۴ می‌شود.



شکل (۱) نمودار انواع طرد

انواع طرد

۱- طر ارتباطی

احساس طردشدگی، در سوزده‌های این مطالعه گاه موجب شکل‌گیری نوعی انزواطلبی از روابط خانوادگی و دوستانه شده‌است، به‌طوری‌که آنها مدعی هستند نزدیکان درکشان نمی‌کنند و یا امنیت خاطری در کنارشان احساس نمی‌کنند بنابراین برای دوری از اضطراب و التهاب دست به خودطردی می‌زنند، تماس‌های نزدیکان را پاسخ نمی‌دهند، در مهمانی‌ها و گردهمایی‌های خانوادگی و دوستانه شرکت نمی‌کنند و در نهایت کلیه ارتباطات خود را محدود می‌کنند. شرکت‌کنندگان که برخی از ارتباطات خود را در شهر مبدأ جا گذاشته‌اند، با اتخاذ خودطردی باقی ارتباطات احتمالی‌شان را نیز از دست می‌دهند و تمایل کمتری به برقراری ارتباطات جدید دارند در نتیجه تله تنهایی‌شان تشدید می‌شود.

۱ . Suicide

۲ . Depression

۳ . Sense of failure

۴ . Isolationism

از آن‌جا که ارزش‌ها و باورهای مهاجرین با جامعه میزبان همخوانی کمتری دارند و روابط اجتماعی‌شان از قدمت کوتاه‌تری برخوردار است، برای یافتن دوستی‌های عمیق با دشواری روبه‌رو هستند.

۲- طردشدگی

یکی از پیامدهای احساس طردشدگی درحاشیه قراردادن خود در مناسبات کاری است. شرکت‌کنندگان به دلیل انگاره‌های منفی (احساس نالایق بودن، عدم کفایت، فقدان شایستگی لازم) از مناسبات کاری کناره‌گیری می‌کنند و جویای ارتقا و پیشرفت نیستند؛ زیرا خود را پیشاپیش شکست‌خورده و در حاشیه می‌بینند. ایشان به علت تجربه نادیده گرفته شدن در عرصه اجتماعی کمتر به موقعیت‌های چالش‌انگیز تن می‌دهند، در نتیجه دچار ایستایی در موقعیت اجتماعی-طبقاتی خود می‌شوند:

«در جامعه مطبوعاتی، به محض این‌که بخواهی داخل‌شان بشوی، واکنش‌های تنیدی دارند. وقتی هم وارد می‌شوی می‌فهمی که جایی در جامعه کلی نداری و تکه‌ای جدا از جامعه هستی.»
(مریم، مجرد، دکترا، ۳۷ ساله).

احساس تبعیض شغلی^۱: یکی از عواملی است که با تأثیر بر قابلیت و آزادی افراد، سطح زندگی‌شان را تغییر می‌دهد. سوژه‌های پژوهش بیان داشتند که امکان دسترسی به فرصت‌های برابر در محیط کار برای آنها وجود ندارد. شانس رشد مهارت‌ها و قابلیت‌ها در محیط کار برای شرکت‌کنندگان مهاجر و سوژه‌های زن تحقیق به مراتب پایین‌تر است:

«اینکه چرا بعضی‌ها می‌توانند در شرکت دولتی کار کنند من نمی‌توانم.» (حمید، مرد، ۳۲ ساله)
«در محیط کار هم خیلی هست. خیلی پررنگ است.» (هستی، زن، ۴۲ ساله)
«من خوب درس خواندم. خوب تلاش کردم. کسی را نداشتم که در هسته اصلی که کمکم کند.» (محمد علی، مرد، ۳۵ ساله)

رفتارهای طردکننده در محیط کار؛ برای زنان زمینه‌ساز شکست شغلی است و شامل بازدهی پایین، فرصت‌های محدود ارتقا و کم اهمیت بودن وظایف شغلی می‌شود و طرد در محیط کار باعث افزایش اضطراب اجتماعی، افسردگی، تنهایی، خشم، احساس آسیب‌دیدگی و سلامت اجتماعی-روانی پایین برای آنها است.

^۱ . Job discrimination

رفتارهای طردکننده علیه زنان به شکل سکوت، نادیده گرفته شدن، اجتناب ورزیدن، بی‌کفایت خوانده شدن ظهور می‌یابد. زنان معتقدند عواملی؛ نظیر تحقیر شخصیت در جامعه و محیط‌کاری یا دشواری شرایط برای رسیدن به اهداف مورد نظر همگی باعث افسردگی‌های شدید و عدم ثبات درونی در آنها شده است.

تجربه آزار جنسی در محل کار برای زنان، خود باعث سرخوردگی شغلی‌شان شده و موجب تغییر شغل و زمینه کاری و حتی کنار گذاشتن اشتغال به‌طور کلی شده است. سوژه‌هایی که تجربه تعرض در محیط کار را داشتند، با ترس از تعرض، در برقراری رابطه عاطفی و جنسی سالم با شریک خود برای سال‌ها ناتوان هستند. ترس از بیماری مقاربتی، بارداری و... کار این گروه را به تراپی‌های طولانی و فرسایشی کشانده است.

«یک چند بار لمس‌کرد بدون خواست من. یک بار هم در شرکت را بست و تا جاهایی پیش رفت. به زور در رفتم. ترس حاملگی و مریضی ولم نمی‌کرد. همیشه حمام می‌رفتم...»
(ساحل، زن، ۳۵ ساله).

۳- طرد تحصیلی

برخی خود را در فضای آکادمیک و رشته تحصیلی‌شان طرد شده می‌بینند. بنابراین، از ادامه تحصیل انصراف می‌دهند و یا پس از فارغ‌التحصیلی به کل رابطه‌شان را با رشته تخصصی و هم رشته‌ای‌هایشان قطع می‌کنند.

گروه دیگر افرادی دارای رشته‌ای با آینده شغلی محدود هستند. آنها از طردشدگان عرصه بازار کار هستند، پس از فارغ‌التحصیلی به امید یافتن شغل به ناچار دست به ادامه تحصیل تا مقاطع تحصیلات تکمیلی زدند. به زعم خود پس از رد مرحله انکار، دچار احساس خشم و نفرت می‌شوند. سپس افسوس و خودشماتتی و در پایان مرحله اندوه و ناامیدی را تجربه می‌نمایند. پس از یک دوره افسردگی و انفعال طولانی به ناچار در رشته‌ها و تخصص‌های بسیار دور از رشته خود به اشتغال می‌پردازند. این اشتغال نامتناسب با تخصص موجب احساس سردرگمی و گناه می‌شود.

۴- طرد جنسیتی^۱

طرد جنسیتی می‌تواند خیلی ظریف و پنهانی در اجتماع ایجاد شود. شرکت‌کنندگان زن بیان داشتند که خانواده و جامعه از ایشان انتظار دارند تا سن مشخصی ازدواج کنند در این موارد انگ‌ها و لقب‌های ناپسندی را تجربه می‌کنند؛ مانند ترشیده، زن بیوه و... تبعیض‌های جنسیتی، فرصت‌های پیشرفت تحصیلی و شغلی و پرورش استعدادها را از زنان گرفته و باعث احساس سرخوردگی، ناکامی و بروز خشم در روابط اجتماعی آنان شده است:

«من تبعیض را همه جا می‌بینم از لباسی که می‌پوشم تا وسیله نقلیه در خانه که یک روز با این بروی یک روز با آن، چقدر فرق می‌کند.» (مرجان، زن، ۲۸ ساله).

«دوره قبل از ازدوایم، دوران مجردی مانع خیلی داشتم. چون دختر بودم با کارم مخالف بودند. اینکه زن بیرون باشد چیز جالبی نبود.» (خدیدجه، زن، ۴۴ ساله).

مشکلات خانوادگی (احساس تبعیض میان خواهران و برادران)، نابرابری‌های اجتماعی، شانس نابرابر، پیشرفت محدود اقتصادی، تعارضات فردی، عدم دستیابی جایگاه مطلوب توسط زنان و باورهای سنتی حاکم بر جامعه از دلایل این احساس سرخوردگی است.

شرکت‌کنندگان مؤنث به دلیل وضعیت اقتصادی نامناسب و کمبود شغل و از همه مهم‌تر تهدید یا فشارهای اجتماعی، «سکوت» را برای خود برمی‌گزینند. این سکوت یا گوشزد نکردن اشتباهات باعث شکل‌گیری احساس بی‌قدرتی در افراد می‌گردد:

«در شرکت‌م به عنوان به زن خیلی تحقیر می‌شوم.» (سپیده، زن، ۳۰ ساله).

یکی از خواسته‌های اصلی شرکت‌کنندگان زن پیش از ازدواج اشتغال بوده است که متأسفانه بعد از ازدواج به ویژه بعد از فرزندآوری با مشکلاتی در این حیطه روبه‌رو شده‌اند.

متأسفانه تعدادی زیادی از زنان پس از بچه‌دار شدن یا شغل خود را از دست داده‌اند و یا به شکل پاره‌وقت مشغول به کار شده‌اند و یا در صورت ادامه شغل خود با ساعات قبلی جایگاه و موقعیت خود را به علت مرخصی زایمان از دست داده‌اند.

سوژه‌های مؤنث تحقیق بیان داشتند که اشتغال‌شان بیشتر جنبه شأن اجتماعی و رضایت درونی دارد. این گروه مایل هستند در اقتصاد خانواده منشأ اثر باشند. این در حالی است که همسران برخی، از استقلال مالی بانوان‌شان هراسانند و با کج‌خلقی یا ابعاد دیگر خشونت

^۱ . Gender discrimination

خانگی، موانعی بر سر راه زنان‌شان ایجاد می‌کنند. آنها معتقدند همسرانشان هراسانند که در انجام فعالیت‌های خانه و پرورش فرزندان اختلال ایجاد شود.

مدیریت زمان نیز یکی از مشکلات و محدودیت‌هایی است که متأهلین با آن دست و پنجه نرم می‌کنند. حفظ تعادل در محیط خانه و محل کار، به لحاظ حفظ سلامتی جسمی و روانی فشار زیادی بر آنها وارد کرده‌است. تداخل موجود در نقش‌های سنتی زنانه با زن مدرن عامل دیگری برای محدودسازی زنان است. آنها تحت تأثیر الگوهای تربیتی (نظام آموزشی، رسانه، خانواده و...) نمی‌توانند از انتظارات جامعه پیروی کنند. عدم دسترسی به منابع قدرت، خود موجب شکل‌گیری احساس حقارت و بی‌قدرتی شده که به از خود بی‌زاری و احساس ضعف منجر می‌شود. جامعه با نگاه‌های بالا به پایین به سوزهای زن هرگونه تلاش‌شان را برای اثبات خود بی‌حاصل نموده‌است:

«من الان به عنوان یک برنامه‌نویس... همیشه از آدم‌های تحصیل
کرده اطراف می‌شنوید؛ شما اولین برنامه‌نویس خانمی هستی که
من می‌بینم. حالا طرف دارد تعریف می‌کند ولی در دل این
تعریف یک ضدزن بودن وجود دارد. بارها شده من با یک مرد با
شرایط یکسان بودیم ولی به او، بهتر بها دادند.» (نجمه، زن، ۳۱
ساله)

دایره رفتارهای بهنجار تعریف شده برای بانوان بسیار تنگ و شکننده است به‌طوری‌که شرکت‌کنندگان مؤنث یکی از موانع موفقیت خود را همین محدودیت‌های نگرشی و موانعی ذهنی (انگ بی‌اخلاقی) دانسته و بیان می‌کنند که تحت تأثیر آموزه‌های فرهنگی و اجتماعی نابرابر در تربیت‌شان در هم‌تنیده شده است. حتی این افراد مانع اصلی در اتخاذ برخی تصمیماتشان را ترس از انگ خوردن، احساس ناتوانی و احساس گناه... ناشی از این سبک زندگی می‌دانند.

شرکت‌کنندگان گاه بیان می‌کردند که ضربات زیادی از هم‌جنس‌های خود خورده‌اند؛ به عبارت دیگر، خود بانوان نقش محدودکننده و مانع اصلی را بازی می‌کنند:

«من معتقدم که جنسیت مانع ذهنی است چون خود ما خانم‌ها
می‌گوییم جنسیت مانع خیلی بزرگی برای ما است. خود ما زنها
حق‌مان را ضایع می‌کنیم.» (پرزیان، زن، ۳۳ ساله).

برخی آموزه‌های سنتی و خانوادگی را محدودکننده خلاقیت و قدرت تغییردهی و عامل رکود خود می‌دانند:

«افکارشان محدود است. حداقل ۶-۷ نفر را در اطراف خود دارم و واقعاً برایشان خیلی تلاش می‌کنم و خیلی حرص‌شان را می‌خورم ... در آن عقیده سنتی‌شان مانده‌اند. نمیدانم چطور باید آزادش کنیم... مثل باتلاق هستند.» (کبری، زن، ۴۰ ساله).

صرف زن بودن، موقعیتی را برای زیر سؤال رفتن حقوق اولیه فرد؛ از جمله، احترام و عزت نفس فراهم می‌کند. این نگرش، سوژه‌ها را از بدنه اجتماعی به حاشیه رانده است:

«خود ما زن‌ها به خودمان اجحاف می‌کنیم... من یک کم مستقل و آزاد هستم. به خود متکی هستم. طاقتم نمی‌آورند. کسی که دریند باشد، طاقتم نمی‌آورد. زیرآبیم را اخلاقی و کاری می‌زنند.» (صحرا، زن، ۳۸ ساله)

تعریف هویت زنانه بر پایه نیازمندی به یک مرد، موجب شکل‌گیری احساس ناتوانی شده، به نحوی که فرد، دیگر گذران زندگی‌اش را نمی‌تواند بطور مستقل متصور باشد:

«از این‌که هیچ چیزی نباشد، می‌ترسم. دیگر از آینده‌ام می‌ترسم. شاید اینقدر در مغزمان انداخته‌اند که ما زن هستیم، نمی‌توانیم.» (فاطمه، زن، ۳۶ ساله)

شرکت‌کنندگان ضعف اعتماد به نفس خود را ناشی از خانواده، دیدگاه‌های فرهنگی و نحوه تعاملات اجتماعی می‌دانند. این گروه معتقدند که وقتی به مشکلی برمی‌خورند، خانواده‌ها، آنها را از مبارزه و جنگیدن باز داشته و ایشان با احساس «درماندگی آموخته شده» رو به‌رو می‌شوند. آنها از والدین خود دلخور هستند و احساس خصومت دارند. این گروه معتقدند به دلیل مؤنث بودن فرصت‌های بسیاری از ایشان دریغ شده است. بنابراین، احساسات، شخصیت و توانمندی‌های خود را نمی‌شناسند و دست به خود سانسوری می‌زنند. خانواده نیز با القای مفاهیم ترس، ناتوانی و تحمیل انتخاب‌های حیاتی (رشته، همسر، شغل...) به این سوژه‌ها، امکان ترقی را از آنها سلب کرده است:

«برای من خیلی وقت‌ها خانواده مانع بودند برای خیلی چیزها... در بحث سرمایه‌گذاری کردن ... ترس از زمین خوردن را به من القا می‌کردند.» (الهام، زن، ۴۲ ساله).

سوژه‌های مؤنث می‌گویند که در طول زندگی‌شان بارها طعم تبعیض و تفاوت برخورد جامعه بین زنان و مردان را چشیده‌اند به‌طوری‌که صرف مرد بودن امتیازات و برتری‌های قطعی

را برای افراد فراهم می‌کند. امتیازاتی که زنان با تمام سعی و کوششان نمی‌توانند به آنها دست یابند. زنان معتقدند که به دلیل جنسیت‌شان بسیاری از گزینه‌های انتخاب و حقوق اجتماعی را از دست داده‌اند که این امر پیامدهایی همچون فقدان حس تعلق اجتماعی و میل به مهاجرت برون مرزی را با خود به همراه دارد.

تبعیض علیه مردان؛ نیز از مقولاتی است که شرکت‌کنندگان مرد دهه‌شصتی جویای ازدواج به آن اشاره کرده‌اند. ایشان معتقدند امروزه، زنان طبقه متوسط وضعیت مطلوب‌تری در قیاس با مردان دارند. برای مثال در مقوله ازدواج جامعه از مردان، خواسته‌ها و استانداردهایی را طلب می‌کند که از عهده آنها برنمی‌آیند و از همین رو اضطراب و استرس فراوانی بر آنها تحمیل می‌گردد. الگوهای فرهنگی که مرد باید حامی و پشتیبان عاطفی باشد؛ موجب شده که مردان احساس تنهایی و فشار روحی را تجربه کنند.

مذکر بودن نوعی تبعیض منفی است. ایشان نوعی احساس ناامنی و مورد سوءاستفاده قرار گرفتن و قربانی شدن را تجربه می‌کنند. این گروه معتقدند دیگر امتیازات نسل پدران خود را ندارند، اما جامعه همچنان از ایشان توقع تأمین‌کنندگی، حمایت اعضای خانواده، وظایف سنتی مردانه را دارد، حال آنکه بستری برای آن فراهم نیست:

«تو ذات ما پسر نوشته حامی. این هم به علت یک تفکر جنسیتی غلط است که می‌گوید شما باید حامی باشید. ما همیشه باید یک نوع امنیت فراهم کنیم، برای شریک‌مان. خودمان دچار ناامنی می‌شویم. به دلیل تزلزل و تشویش نیاز خودم برآورده نمی‌شود. من در خیلی چیزها نیاز به حمایت داشتم و دارم که برایم فراهم نشد.» (علی‌ک، مرد، ۳۵ ساله).

۵- طرد اقتصادی

بدبینی فرهنگی از اثرات تبعیض طبقاتی^۱ است. سوژه‌های این مطالعه معتقدند علی‌رغم تلاش شبانه‌روزی همچنان جایگاهی را که در جامعه حق خود می‌دانند و برای آن تلاش می‌کنند به دست نیاوردند. این احساس زمینه‌ساز تنش در عرصه روانی و زندگی خصوصی افراد شده است. شرکت‌کنندگان مجردی که با هدف تشکیل خانواده، تغییر یا حتی ابقا در پایگاه طبقاتی خود و برنامه‌ریزی برای آینده می‌جنگند؛ عامل اصلی نرسیدن به آرمان‌هایشان را تبعیض می‌دانند.

^۱ . Socio economic class discrimination

به زعم شرکت‌کنندگان متأهل، تبعیض طبقاتی تأثیرات مخربی بر فرزندان‌شان دارد، به طوری که قادر به برطرف کردن نیازهای اقتصادی و آموزشی فرزندان خود نیستند و در برابر خانواده‌هایشان احساس تحقیرشدگی و شرمساری می‌کنند:

«دومین سرخوردگی/م در کارم بوده. جامعه جوری برنامه‌ریزی کرده که یک عده پایین و یک عده بالا بروند. ما افتادیم زمین ... ما قشر ضعیف‌تر را اذیت می‌کنند.» (مجتبی، مرد، ۳۱ ساله)
«کار را بلدی. وقتی همچین آدم‌هایی را می‌بینم که در یک شب وارد کار می‌شوند، حس بدی پیدا می‌کنم.» (سعید، مرد، ۳۶ ساله)

«چرا مادر و پدر من بعد از این همه سال که بابام کار کرده و مامانم خیاطی هنوز یک چار دیواری ندارند.» (مصطفی، مرد، ۳۳ ساله)

شرکت‌کنندگان عدم اتصال به بدنه قدرت مرکزی و نداشتن آشنا در ساختار دولت را از علل اصلی عدم پیشرفت خود می‌دانند. به عبارتی، اعتقاد به نقش پررنگ روابط در موفقیت به جای تلاش یکی از دغدغه‌های ذهنی و موانع توسعه شخصی از دید آنها است.

فساد^۱ در جامعه موجب مخدوش شدن خط‌کش‌های اخلاقی، کمرنگ شدن کنترل‌های درونی، کاهش اعتماد و وفاداری جامعه، ناامیدی و سرخوردگی نسبت به آینده شده است. این شرایط جو دلسردی و بی‌اعتمادی، تضعیف اعتماد عمومی جامعه، تحلیل سرمایه‌های اجتماعی و نارضایتی ایجاد کرده است.

بروز ناهنجاری‌های روحی و روانی برای افراد جامعه، خدشه‌دار شدن اعتبار و حیثیت فرد، پایین آمدن انگیزه کاری و گسترش تنبلی و بی‌کفایتی از نتایج اجتناب‌ناپذیر شرایط مذکور است:

«کارها را به من ندادند. اگر رشوه می‌دادم یا آشنا داشتم کار را می‌گرفتم.» (محمد، مرد، ۴۱ ساله)

سوژه‌هایی که تبعیض اقتصادی^۲ را لمس کرده‌اند، دچار دلزدگی و از دست دادن انگیزه تلاش می‌شوند:

«مشکل ما فشار اقتصادی است (خنده) ... برای داشتن یک خانه باید خیلی خیلی خیلی (تأکید) سختی بکشم. خیلی خیلی سختی

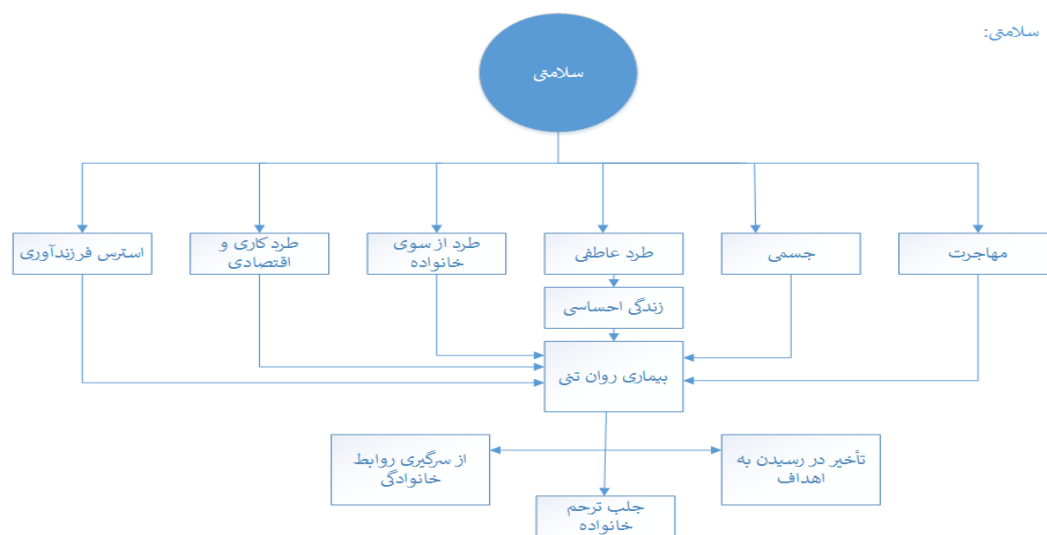
^۱ . Corruption

^۲ . Economic discrimination

۶-طرد سلامتی

۱-جسمی: بیماری‌های روان‌تنی ناشی از طردشدن مهاجران تأثیر پررنگی در زندگی آنها داشته است. این بیماری‌ها زندگی آنها را فلج کرده و برنامه‌ها و اهداف‌شان را به تأخیر انداخته است.

۲-روانی: ایشان بیان داشتند بعد از پس‌زده شدن توسط جامعه پیرامون حالاتی همچون احساس پوچی، تنهایی، درماندگی، کاهش سطح انرژی و شادابی، اضطراب و بی‌قراری، پرخوری، احساس گناه، ناامیدی، بی‌ارادگی و بی‌انگیزگی را تجربه کرده‌اند. مهاجرت و حس طردشدگی، مهاجران را به سوی افسردگی سوق داده است. از آن‌جا که مهاجرت با تغییر محل زندگی، شغل، دوری از دوستان و آشنایان همراه است، باعث بروز استرس می‌گردد که برخی از اختلالات روحی را در میان سوژه‌های تحقیق با خود همراه دارد. بسیاری نظر به آنکه جایگاه اجتماعی متناسب با انتظارات خود را نمی‌یابند، دچار افسردگی می‌گردند.



شکل (۲) مدل طرد سلامتی

ابعاد حس پردشدگی در مهاجران

مهاجران روستاها و شهرهای کوچک، که از بسترهای فرهنگی-اجتماعی شان بریده‌اند و خود را در بستر اجتماعی جدید می‌یابند، بیش از سایرین در معرض بحران‌ها و آسیب‌های روانی-اجتماعی هستند. نتایج حاکی از آن است که حس غریبه بودن، گمنامی و احساس عدم تعلق از جمله تجارب مهاجرانی است دارای احساس پردشدگی هستند. حس ذره‌بودن و معلق‌بودن در جامعه میزبان میان مهاجران بسیار شایع است. پردشدگی دارای ابعاد مختلف است: ۱-شغلی، ۲-منزلی، ۳-ارتباطی.

۱-طرد شغلی در مهاجران

در حوزه کاری مهاجران معمولاً شغل‌های دونه پایه‌تری را کسب می‌کنند. به زعم خود حتی در صورت یافتن شغل متناسب با تخصص‌شان به دلیل داشتن لهجه، ارزش‌های فرهنگی متفاوت، وظایف بیش‌تر و پست‌تری به آنها محول می‌گردد این عوامل موجب نارضایتی شغلی، ازخودبیگانگی، بیزاری شغلی گشته است.

۲-طرد منزلی در مهاجران

مهاجران معتقدند که در چند بُعد، تحقیر شدن را تجربه کرده‌اند. تحقیر و نوعی خشونت نمادین که در لفافه ارتباطات اجتماعی بطور تلویحی از شهرستانی یا مهاجر بودن خود احساس شرم می‌کنند:

« به مرکز مشاوره رفته بودم. صاحب‌کار گفت: رزومه/ت خوب است اما با این لهجه، شما نمی‌توانید به مشتری‌های ما مشاوره بدهید.» (فائزه، زن، ۲۹ ساله)

این مفهوم گاهی جنبه‌های جدی‌تری در ارتباطات عاطفی و زناشویی می‌گیرد. آنها توسط شریک عاطفی-جنسی‌شان به خاطر محل تولد، لهجه و نژاد تحقیر می‌شوند. بنابراین، فرد حتی در حوزه خصوصی (خانواده) احساس امنیت نمی‌کند. مهاجرانی که همسر تهرانی، دارند، دارای تجربه‌ای دو بعدی هستند، یا راحت‌تر در جامعه میزبان هضم می‌شوند یا از طرف خانواده همسرشان درحاشیه قرار می‌گیرند و انگ‌هایی، (دال بر فقدان فرصت‌های لازم برای پیشرفت، دونه پایگی، ناآگاهی به قواعد و قوانین معاشرت) را تجربه می‌کنند:

«می‌گویند آب نمی‌بینی، وگرنه شناگر ماهری هستی.» (المیرا، زن، ۳۴ ساله)

یکی از جلوه‌های بارز ناکامی‌های ناشی از طردشدگی احساس حقارت است. این افراد خود را در مقایسه با دیگران پایین‌تر و درمانده‌تر احساس می‌کنند. غرق شدن در زندگی کلان‌شهرها باعث خودکم‌بینی و حس حماقت می‌گردد:

«تهران خوب است و تهرانی‌ها نه ... من بچه‌دهانی‌ام. اصلاً ما به

چشم نمی‌آییم.» (اکبر، مرد، ۴۳ ساله)

برخی بیان می‌کنند که مهاجرت تجربه رفتارهای غیردوستانه را نزد ایشان به مراتب افزایش داده است؛ به عبارتی، آنچه که این گروه را بیش از سایرین روز به روز به حاشیه می‌برد حس دیگری و بیگانه بودن است که از حل شدن‌شان در جامعه جلوگیری می‌کند:

با من مثل افغانی‌ها برخورد می‌کردند. به افغانی‌ها توهین

نمی‌کنم. یک جوری برخورد می‌کردند انگار ما از یک کشور دیگر

آمده‌ایم.» (عیسی، مرد، ۴۴ ساله)

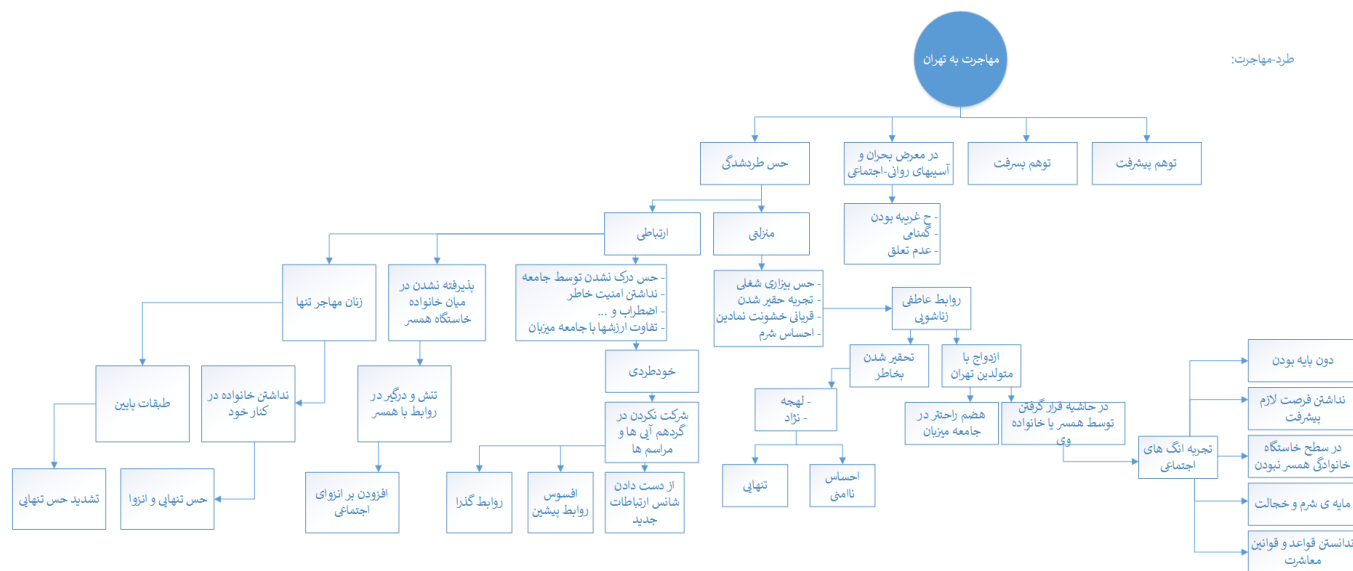
سخت بود. نمی‌فهمیدم چرا آدم‌ها می‌گویند در تهران باید

مواظب باشی، نگویی از شهرستان آمده‌ای چون اینجا شهرستانی

بودن چیز خوبی نیست.» (زهره، زن، ۳۵ ساله)

۳- طرد ارتباطی در مهاجران

زنانی که تنها به تهران مهاجرت کرده‌اند به دلیل فقدان خانواده در کنار خود حس تنهایی و انزوای شدیدی می‌کنند. این احساس در مهاجران طبقات پایین بیشتر است. از دست دادن خانواده به عنوان پل ارتباطی با محیط اجتماعی باعث اتخاذ خودطردی و کناره‌گیری از جمع می‌شود. زنانی که در خانواده خاستگاه همسر مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند دچار انزوا می‌شوند.



شکل (۳) مدل ابعاد طردشدگی در میان مهاجرین دارای احساس شکست

۵. بحث و نتیجه‌گیری

تجربه شکست در زندگی افراد گریزناپذیر است اما آنچه که این تجربه را تبدیل به تراژدی می‌کند، پیامدهای آن برای فرد و واکنش جامعه به این امر است. تجارب شکست واکنش‌های بسیاری را در افراد ایجاد می‌کند. مانند: عزلت‌گزینی، انتقام‌جویی، خشم، پرخاشگری، بدبینی، بی‌اعتمادی، انکار، ابتلا به کج‌روی، خودطردی و... جامعه پیرامون فرد نیز با واکنش‌های خودآگاه، این رفتارها را تقویت یا تضعیف می‌کند. تجربیات منفی گذشته (تجارب شکست) و تأثیر ذهنی و اجتماعی به جای مانده از آنها باعث احساس طردشدگی، انزوا، افسردگی، تجربه فشار روحی و کاهش احساس تعلق و وابستگی به جامعه شده و در نتیجه پیامدهایی چون احساس بی‌انصافی و تبعیض (به مثابه مانع اصلی در شکل‌گیری ارتباطات مؤثر و مشارکت افراد در جامعه) می‌گردد.

از سوی دیگر آینده مبهم، پریشان و نامعین، دغدغه ذهنی و مشغولیت فکری و استرس دائمی باعث احساس طردشدگی ارادی و تحمیلی اجتماعی می‌شود که با خود احساس ناتوانی، حاشیه‌گزینی و طلب حمایت را به همراه دارد.

در حقیقت، واقعیت اجتماعی طرد موجب فاصله‌گیری، ترس، جدایی و انزوای مطرودان، ناتوانی برای ادغام اجتماعی می‌شود. طردشدگی احساساتی نظیر حس نابرابری و مورد سوءاستفاده قرار گرفتن، بی‌توجهی، حاشیه‌بودگی، بیگانگی، تغییر، بسته‌شدن، عدم پذیرش اختیاری و تبعیض را در فرد به‌وجود می‌آورد. تجربه طرد اجتماعی محصول انگ‌های نمادین است.

تجارب زیسته بین افراد دارای احساس طردشدگی و دیگران تفاوت می‌آفریند. آن دسته از افراد یک جامعه که دارای احساس شکست هستند، به دلایل ناخواسته، در یک روند زجرآور، دچار زنجیره‌ای از محرومیت‌ها یا احساس فقدان می‌شوند و از تصویر آرمانی و زیست بهنجار فردی و اجتماعی خویش فاصله می‌گیرند. در این افراد بین تصویر ایده‌آل و واقعیت بیرونی فاصله به وجود آمده و حس دیگری بودن و غیرعادی بودن را به ایشان منتقل می‌کند. آنها خویش را از فرصت‌های اجتماعی، جدا افتاده می‌دانند. همین امر بر تشدید احساس شکست دامن می‌زند.

در تجارب شکست، خانواده‌ها معمولاً نقش تقویت‌کننده را بازی می‌کنند. درواقع اعضای خانواده با اعمال محدودیت‌های ذهنی و عینی و با استفاده از مکانیسم‌هایی چون تهدید، تحقیر، قیاس با سایرین، اخذ امکانات و خدمات، طرد، انگ اجتماعی، القای حس دیگری بودن،

حس گناه، ترس و... سعی در کنترل فرد دارند. این امر زمینه را برای خلق و فرورفتن در حس ناکامی فراهم می‌کند. تا جایی که گروهی از سوژه‌ها خانواده را عامل عدم موفقیت و ناآرامی‌هایشان می‌دانند و راه حل را حذف ارتباط با خانواده تلقی می‌کنند.

تجارب منفی با دوستان، تجربه خلف وعده، خیانت با شریک عاطفی، سواستفاده مالی و کاری، طرد شدن و تنها گذاشته شدن در مصائب و مواردی از این دست به سوژه‌ها حس ناامنی (مانند دیویس، ۲۰۰۳) و بی‌پناهی منتقل کرده، ایشان را در انزوا فرو برده و دیوارهای تنهایی‌شان را بلندتر می‌کند. پدیده طرد، بیان‌کننده نوعی شکست در دستیابی به هنجارهای مورد تأیید جامعه است. شکست در دستیابی این الگوها موجب شکل‌گیری سازوکارهای طرد و در نهایت قطع روابط اجتماعی شده است. شکاف میان تصاویر ایده‌آل از موفقیت (کاری، خانوادگی، تحصیلی، مالی...) و واقعیت و همچنین تجارب شکست (ورشکستگی، فوت نزدیکان، جدایی و...) موجب شکل‌گیری احساس طردشدگی در افراد (مانند اندرسون، کریستینا و میائو، ۲۰۱۵) می‌گردد.

همانطور که پیش از این ذکر شد، دلایل و زمینه‌های طردشدگی و تبعات منفی آن، به ویژه طرد ذهنی، توسط سایر افراد (غیرمطرودان) درک نمی‌شود و تنها گروه‌های مطرود (افراد دارای احساس شکست)، که این تجربه را از سر گذرانند، درک جامعی از این پدیده دارند. مهاجران به مثابه گروهی مطرود خود را بین ارزش‌هایی چندپاره یا سردرگم می‌دانند و احساس انزوا یا بیگانگی دارند.

مهاجران به دلیل دوری از نزدیکان و اجتماعی که در آن بزرگ شده، پرورش یافته‌اند؛ پس از مهاجرت دست به انتخاب سبکی از زندگی می‌زنند که نقش انتخاب شخصی در آن پررنگ‌تر است و دیگر به‌زعم خود مجبور به جلب تأیید اجتماعی نزدیکان ندارند؛ بدین ترتیب، گاه کنش‌هایی را انجام می‌دهند که کمتر مورد تأیید خانواده و هنجار نزدیکان است. از این‌رو، گاه از سوی اجتماع مبدأ طرد و کنار گذاشته می‌شوند. این رویه، احساس بی‌ریشگی و تنهایی این گروه را دوچندان می‌کند. میل به مهاجرت به خارج از کشور در میان مهاجران بیشتر است (راموس و کاریانا، ۲۰۱۵؛ محسنی تبریزی، ۱۳۸۵) و دلیل آن نیافتن جایگاه مطلوب در جامعه میزبان، برخوردهای غیردوستانه، حس دیگری بودن و تجربه گذشتن از داشته‌های خود در جامعه مبدأ است. مهاجرت برای گروه دیگر از مهاجران که همراه با خانواده نقل مکان کردند کنشی انتخابی نبوده است. بنابراین، مصائب مهاجرت برای این افراد پررنگ‌تر و بیش‌تر از گروه دیگر است.

برای سوژه‌هایی که به هنجارهای خانوادگی خود وفادار نماندند، طرد و احساس خشم خانواده تلخ‌تر است و نقش جدی‌تری را در زندگی شخصی‌شان بازی می‌کند؛ زیرا خانواده و نزدیکان در زندگی این گروه نقش پررنگی دارد.

انتخاب سبک زندگی به دور از تحمیل جامعه مبدأ بر حس آزادی و اختیار مهاجران می‌افزاید. جذابیت‌های زندگی در کلانشهر معمولاً با رفتارهای توأم با تبعیض و توهین جامعه مقصد همراه بوده است. طرد شدن از تجارب رایجی است که این گروه در زندگی روزمره‌شان با آن کلنجر می‌روند.

شرکت‌کنندگانی که با مهاجرت به دنبال جبران شکست کاری خود بودند، برای یافتن شغل در جامعه مقصد موفق‌تر عمل کردند. اما معمولاً مشاغلی غیرمرتبط و دون‌پایه‌تر از تجارب کاری و تحصیلی خود را یافتند. مهاجرانی که تحصیلات تکمیلی دارند، خود را در شغل‌شان دارای اشیاع ذهنی نمی‌دانند. به عبارتی موقعیت مطلوب و منزلت در شأن خود را نمی‌یابند. این گروه در نتیجه جا گذاشتن دایره ارتباطی‌شان، در جامعه مبدأ خود را بیش‌تر قربانی تبعیض و نابرابری فرصت‌ها می‌دانند. این احساس تبعیض افراد را دچار حس دیگری بودن و غیرخودی بودن می‌نماید و عملاً بر فاصله‌گیری‌شان از جامعه دامن می‌زند.

طرد در محیط کار معمولاً با توهین‌هایی دال بر عدم آشنایی با مناسبات زندگی در کلانشهر و احمق خواندن مهاجران همراه است. سوژه‌ها در محیط شغلی مجبور به اثبات دوچندان توانمندی‌هایشان و تبعیت از قوانین نانوشته‌ای هستند که گاه وجه افراطی و به دور از انصاف به خود می‌گیرد (وارد، ۲۰۰۸). این گروه نیز معمولاً در جایگاهی منطبق با توانمندی‌ها و تلاش‌شان قرار نمی‌گیرند.

شرکت‌کنندگانی که فضای اجتماعی و ارتباطی شهر مبدأ را با معیارهای ارزشی و باوری خود بیگانه یافته و تحمل جو فکری و اجتماعی شهر یا روستای خاستگاه برایشان دشوار بود؛ با هدف یافتن هم‌صحبت و هم‌منش به تهران مهاجرت کردند اما، حتی بعد از مهاجرت به تهران، حوزه فکری و تفکرات افراد پیرامون را دلیل اصلی میل به فرار از تهران و مهاجرت به خارج از کشور ذکر می‌کنند. این افراد احساس درک نشدن در جامعه را علت اصلی خودطردی می‌دانند. این حس تنهایی گویی در وجود مهاجران تنیده شده است و با ترک مبدأ مرتفع نمی‌شود. حس تنهایی و فقدان تعلق خاطر از مصادیق شکست و سرخوردگی آنها است.

مهاجرانی که خود را سرخورده (شغلی، منزلتی، اقتصادی و...) می‌دانند، تحت تأثیر تنهایی و طردشدگی در مهاجرت، سرمایه‌گذاری بیش‌تر و پررنگ‌تری را بر روابط عاطفی و دوستانه‌شان کرده و به دنبال افرادی هستند که با آنها حس تنهایی‌شان را مرتفع کنند. برای این گروه شکست در زندگی عاطفی تنها یک شکست نیست بلکه به معنای بر هم ریختن تنها مأمنشان

است و موجب ضربات روحی جبران‌ناپذیر، بی‌اعتمادی و ناامیدی می‌شود. در نتیجه زمینه‌های ناکامی در عرصه‌های دیگر هموارتر می‌گردد. این شکست عاطفی با خود بیکاری، ترک تحصیل، اعتیاد را به همراه دارد.

شکست در یک عرصه زندگی زمینه‌ساز شکست در سایر عرصه‌ها می‌گردد. آن چیزی که زنان فقیر را در معرض طرد عمیق قرار می‌دهد، همین تعدد شکست و اثر تقویت‌کننده‌اش بر شکست در زمینه‌های دیگر است.

زنان به دلیل محدودیت‌های اعمال‌شده توسط خانواده‌خاستگاه، پس از ازدواج خود را بیش از سایرین در محدودیت‌های ساختاری می‌یابند. خانواده‌ها با القای انگاره ضعیف‌بودن، پست بودن، ناتوانی از پیشرفت و ریسک‌پذیری، قدسی‌نمایی نقش همسر و مادر، انگ‌های اخلاقی، طرد، همچنین القای عذاب وجدان برای مادران با عنوان ایفا نکردن نقش‌های مادرانه و... راه را برای رسیدن به اهداف فرد می‌بندند. بنابراین، برداشتن هر قدمی در این راه را با عذاب وجدان، احساس گناه برداشته می‌شود.

زنان همیشه از تبعات شکست خود بیش از مردان هراسانند؛ یعنی تحت الگوهای فرهنگی باورمند، فرصتی برای شکست ندارند.

فاصله گرفتن از اهداف و برنامه‌های زندگی به دلیل جنسیت از مصادیق عمیق سرخوردگی و احساس شکست است. گروهی که دارای پایگاه اجتماعی پایین‌تری هستند، معمولاً شکست را با تحقیرشدگی، رفتارهای تبعیض‌آمیز، حس‌طردشدگی معادل می‌دانند. به عبارتی ایشان خود را درگیر نوعی احساس ناتوانی از مرتفع کردن نیازهای اقتصادی می‌دانند و احساس شرمندگی و بی‌قدرتی (همچون) دوايت دين^۱ را با خود یدک می‌کشند.

قربانی کردن آرزوها بر پای الویت های اقتصادی از جمله مصادیق احساس شکست می‌باشد؛ به عبارتی، ادامه دادن زندگی به دور از امکان پیشرفت، حس گرافتادن در دغدغه‌های معیشتی، سلب امکان انتخاب‌گری از جمله پیامدهای آن است.

^۱ . Dean, Dwight

منابع

- ارشدی، نسرين؛ پیریانی، صالحه؛ زارع، راضیه (۱۳۹۲). نقش تعدیل‌کننده‌ی صفات شخصیتی در رابطه بین ادراک طردشدگی در محیط‌کار و رفتارهای انحرافی محیط کار، مجله علوم رفتاری، س ۶، ش ۳: ۲۲۱-۲۳۰.
- فیروزآبادی، سیداحمد و صادقی، علیرضا (۱۳۹۲). طرد اجتماعی؛ رویکردی جامعه‌شناختی به محرومیت، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- گزارش توسعه‌ی انسانی منطقه‌ای سال ۲۰۱۱.
- ماهی‌دشتی، میثم (۱۳۹۱)، تجربه‌ی طرد اجتماعی در شهر کرمانشاه (مطالعه‌ی موردی: تجربه‌ی لک‌ها)، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه کردستان، سنندج.
- Anderson, J. W. (2009). Organizational Shunning: The Disciplinary Functions of Non-Sense. *Atlantic Journal of Communication*, Vol.17(1), 36-50.
- Arshadi, Nasrin; Piriani, Saleheh; Zare, Razieh (2013). "The Role of Personality Characteristic Moderators in Understanding the Relationship Between the Rejection and the Deviant Behaviors in the Workplace," the Magazine of Behavioral Sciences, Y 6, No 3, P 221- 230.
- Bayram, N. and Aytac, s. and Aytac, M. and Sam, N. and Bilgel, N. (2011). "Measuring Social Exclusion:A Study from Turkey", *Mediterranean Journal of Social Sciences*, Vol. 2 (3): 285-290.
- Corrigan, Patrick, (1998). The Impact of Stigma on Severe Mental Illness. *Cognitive and Behavioral Practice* 5(2):201-222.
- Devyllder, J.E., Lukens, E.P, Link, B G, & Lieberman, J.A. (2015). Suicidal Ideation and Suicide Attempts among Adults with Psychotic Experiences: Data from the Collaborative Psychiatric Epidemiology Surveys. *JAMA Psychiatry*, Vol.72 (3): 219-225.
- Davis D, Shaver PR, Vernon ML. (2003). Physical, Emotional, and Behavioral Reactions to Breaking up: The Roles of Gender, Age, Emotional Involvement, & Attachment Style. *Pers Soc Psychol Bull*. Vol. 29:871-884.
- Dean, Dwight. G (1960), Alienation and Political Apathy. *Social Force*, Vol 38, No3. 301-322.
- Elster, J. (2009). *Emotions, Analytical sociology*, P.Hedstorm, & P.Bearman, New York:Oxford.
- Fangen, K. (2010), Social Exclusion and Inclusion of Young Immigrants, Presentation of an Analytical Framework, *Nordic Journal of Youth Research*, Vol.8:133-156.
- Fearon, P., Kirkbride, J. B., Morgan, Dazzan, P. Morgan, K., Lloyd, T., & Murray, R.M.(2006).Incidence of Schizophrenia and other Psychoses in

- Ethnic Minority Groups: Results from the MRC AESOP Study. *Psychological Medicine*, Vol.36 (11):1541-1550.
- Firouzabadi, Seid Ahmad and Sadeghi, Alireza (2013), *Social Rejection; a Sociological Approach to Deprivation*, Tehran: Sociologists' Publication.
- The Report of Regional Human Development 2011.
- Gacitzia, M. and Estanislao, W. (2001), *Measurement and Meaning, Combining Quantitative and Qualitative Methods for the Analysis of Poverty and Social Exclusion in Latin America*, The World Bank.
- Golden, C. (1988) I know this is stupid, but...Or, some thoughts on why female students fear failure and not success. *Women & Therapy*, 6, 41-49.
- Harrell, C. J. P., Burford, T. I., Cage, B. N., Nelson, T. M. Shearon, S., Thompson, A., & Green, S. (2011). Multiple pathways linking racism to health outcomes. *Du Bois Review: Social Science Research on Race*, Vol.8(1):143-157.
- Herrnstein, R. and Murray, C. (1994). *Intelligence and Class Structure in American life*, New York, NY: Free Press.
- Mahidashti, Meisam (2012), *Rejection Experience in Kermanshah (Case Study: the Experience of Laks)* Master thesis, Kurdistan University, Sanandaj.
- In-Crusky, B., David (2008). *Social Stratification, Class, Race and Gender in Sociological Perspective*, USA, Westview Press.
- Jaya, Edo Sebastian, January (2017), *The Interplay between Social Factors and Psychotic Symptoms: Cognitive Vulnerability and Affective Pathway in Focus Presented to the Institute of Psychology-Clinical Psychology and Psychotherapy*. University of Hamburg .
- Kirechu, Peter, (2012), *The Dark Nobodies: Social Defeat or Why There's No Strength in Suffering for Sub-Saharan Survival Migrants in the Maghreb*. Peter Kirechu The George Washington University 616 23rd Street NW, Washington, DC, (2005), USA. in *Conjunction with the School for International Training Center for Cross-Cultural Studies*, *International Journal of Humanities and Social Science*, Vol.2(7):87-102.
- Linscott, R. J, & van Os, J. (2013). An Updated and Conservative Systematic Review and Metaanalysis of Epidemiological Evidence on Psychotic Experiences in Children and Adults: On the Pathway from Proneness to Persistence to Dimensional Expression across Mental disorders. *Psychological Medicine*, 43(6): 1133-1149.
<https://doi.org/10.1017/s0033291712001626>
- Loury, G., C., (2000). *Social Exclusion and Ethnic Groups: The Challenge to Economics* Boston University, (Forthcoming in the Annual World Bank Conference on Development Economics).

- Luhrmann, T., M., (2007) Social Defeat and the Culture of Chronicity: Or Why Schizophrenia Dose so Well Over there and so Badly Here, Culture, Medicine and Psychiatry 31:135-172.
- Luhrman, T., M., (2007). Culture, Medicine and Psychiatry, Chicago:University of Chicago.
- Mark R. Leary, (1990). Responses to Social Exclusion: Social Anxiety Jealousy, Loneliness, Depression and Low Self-Esteem. Journal of Social and Clinical Psychology: Vol. 9 (2): 221-229.
<https://doi.org/10.1521/jscp1990.9.2.221>
- Marta, Y., Y., (2001). Moderators of Stress in Salvadoran Refugees: The Role of Social and Personal Resource. International Migration Review, Vol.35, (3) :840-869.
- Oh, Hans (2015) Social Defeat and Psychotic Experiences in the United States: Findings from the Collaborative Psychiatric Epidemiological Surveys, Submitted in Partial Fulfillment of the Requirements for the Doctor of Philosophy, under the Executive Committee of the Graduate School of Arts and Sciences, Colombia University:1-112.
- Ramos Kariana, 2015, Latino Immigrant Studeny: Exploring the Relationship between Migration Experience and Education Outcoms, a Dissertation presented to the Department of Counseling Psychology and Human Services and the Graduate School of the University of Oregon in partial Fulfillment of the Requirements, for the Degree of Doctor of Philosophy.
- Selten, J., -P., and Cantor-Graae, E.,(2005) Social Defeat: Risk Factor for schizophrenia? The British Journal of Psychiatry, 187 (2): 101–102.
- Selten, J. -P., and Cantor-Graae, E., (2007) Hypothesis:Social Defeat is a Risk Factor for Schizophrenia? The British Journal of Psychiatry, Vol.191(51) :9–12.
- Selten, J., -P., van der Ven, E., Rutten, B., P., F., & Cantor-Graae, E., (2013). The Social Defeat Hypothesis of Schizophrenia: An Update. Schizophrenia Bulletin, Vol. 39 (6): 1180–1186.
<https://doi.org/10.1093/schbul/sbt13>
- Sharpley, M., S., Hutchinson, G., Murray, R., M., & McKenzie, K., (2001). Understanding 10 the excess of psychosis among the African-Caribbean population in England Review of Current Hypotheses. The British Journal of Psychiatry, Vol.178 (40): 60–68.
- Tavakoli, M., & Thorngate, W. (2005). Rejection and Organization Justice. Journal of Iranian Psychologists, Vol.2(5): 77-86.
- Thoits, Peggy, A., (1989). The Sociology of Emotions. Annual Review of Sociology. Vol.15:317-342.
- Turner, J., (2007). Human Emotions: A Sociological Theory, London and New York:Routledge.

- Vega, W., A., Sribney, W., M., Miskimen, T., M., Escobar, J., I., & Aguilar-Gaxiola, S. (2006). Putative Psychotic Symptoms in the Mexican American population: prevalence and Co-occurrence with psychiatric disorders. *The Journal of Nervous and Mental Disease*, 194(7): 471-477.
- Vrooman, J., Cok and Hoff, Stella (2012). The disadvantaged Among the Dutch: A survey Approach to the Multidimensional Measurement of Social Exclusion, *Soc Indic Res*, Vol.113(3):1261-1287.
- Ward, Colleen; Masgoret, Anne-Marie. (2008) Attitudes toward Immigrants, Immigration, and Multiculturalism in New Zealand: A Social Psychological Analysis. *The International Migration Review*; Vol. 42(1), 227-248.
- Whitley, Rob, (2011) Social Defeat or Social Resistance? Reaction to Fear of Crime and Violence Among People with Severe Mental Illness Living in Urban 'Recovery Communities' Published online: Vol.35:519 – 535 .
- Wilson William, J(1978), *The Declining Significance of Race, Blacks and Changing American Institutions*, In-Crusky, B., David (2008). *Social Stratification, Class, Race and Gender in Sociological Perspective*, USA, Westview Press.
- Zadro, L., Boland, C., Richardson, R., (2006). How Long Does it Last? The Persistence of the Effects of Ostracism in the Socially Anxious. *Jornal of Eeperimental Social Psychology*, Vol.42: 692-698.
- Zhang, D., H., & He, H., L., (2010). Personality Traits and Life Satisfaction: A Chinese Case Study. *Social Behavior and Personality*, 38(8):1119-1122.